

## زندگی در چارچوب مرگ

سهیلا وحدتی

[soheilavahdati@yahoo.com](mailto:soheilavahdati@yahoo.com)

آیا عاطفه رجبی می دانست که در شهر محل سکونت او، زندگی در چارچوب مرگ تعریف می شود؟

زندگی در چارچوب مرگ یعنی اینکه تو یا همه امور زندگی ات را در چارچوب تعیین شده انجام می دهی، یا اینکه اعدام می شوی! این چارچوب تعریف شده برای زندگی را خط قرمزهایی در محدوده اندیشه ها و رفتارها و حتی رابطه های جنسی مشخص می کند و هر کسی که پا روی این خط قرمزها بگذارد، اعدام می شود... درست همانطور که عاطفه رجبی اعدام شد، و همانطور که خیلی های دیگر اعدام شدند و باز خیلی های دیگر اعدام می شوند. جای خوشوقتی است (!) که دیگر سنگسار نمی شوند و فقط با جرثقیل در شلوغ ترین نقطه شهر اعدام می شوند.

اعدام خشن ترین شکل خشونت انسان علیه انسان است و نمی تواند مجازات محسوب شود زیرا که در چارچوب زندگی نیست، بلکه محو و نابودی زندگی است. اعدام، مجرم را از بین می برد، اما جرم را از بین نمی برد، بلکه جرم تکرار می شود و باز مجرمین دیگری اعدام می شوند!

پیام اعدام عاطفه رجبی چیست؟ پیام اعدام این است که اگر جرمی اتفاق افتاد، اگر کسی به خودش اجازه داد که از چارچوب تعیین شده برای زندگی فراتر رود و پا روی خط قرمزها بگذارد، باید به قتل برسد. به این ترتیب کشتار انسان به نام «اعدام» تطهیر می شود... پدري که دخترش شئونات خانوادگی را رعایت نمی کند، با الهام از پیام «اعدام» است که دست به قتل دخترش می زند، و در غیاب پدر، پدربزرگ پدري که ناتوان است و نمی تواند نوه اش را به قتل برساند، به دادگاه شکایت می کند و دادگاه قتل دختر را برایش انجام می دهد و با تشریفات خاصی عاطفه رجبی را در مقابل چشم مردم شهر به قتل می رساند، اما از آنجاییکه این قتل با تشریفات به ظاهر رسمی و زیر نظر کسی با عنوان رسمی «قاضی» انجام گرفته، کسی اعتراض نمی کند... گویا «اعدام» با «قتل» فرق دارد! ما از وقوع «قتل» تعجب می کنیم و های و هوی براه می اندازیم، اما «اعدام» را در سکوت تماشا می کنیم!

اینگونه تطهیر قتل است که پیام خشونت را در جامعه گسترش می دهد و شوهران به خود اجازه اعدام همسرانشان را می دهند و پدران دختران خود را اعدام می کنند و برادر دست به قتل خواهر می زند و سعید حنایی به خودش اجازه اعدام زن های غریبه را هم می دهد و جالب آنکه برخی از کار او دفاع هم می کنند! و دفاع آنها قابل توجیه است: اگر «اعدام» خوب است، خوب «قتل» چه اشکالی دارد؟!

راستی، چرا عفو بین الملل در اعتراض به این اعدام و دیگر اعدام ها فریاد بر می آورد، اما خود ما در ایران سکوت می کنیم؟ زیرا که به گفته یکی از ضرب المثل های خود ما ایرانی ها، "مردن فقیرها را کسی نمی بیند!"\* اگر نگاهی به خط قرمزهای محدوده زندگی بیفکنیم، و نیز

کسانی را که به جرم عبور از این خط قرمزها اعدام می‌شوند در نظر بگیریم، خواهیم دید که اعدام‌ها، در اکثریت قریب به اتفاق همه موارد، برای کسانی اجرا می‌شود که در حاشیه محروم جامعه زندگی می‌کنند و به خاطر فقر، بیسواد، بیکاری، نداشتن امکانات مادی و محروم بودن از کانون خانواده و دیگر محرومیت‌های اجتماعی، نقش اصلی در جامعه ندارند و حتی نقش فرعی هم در جامعه ندارند! آنها هیچ نقشی در زندگی اجتماعی ندارند و آرزوهای بزرگی دارند با امکاناتی بس حقیر، آینده‌ای ناروشن دارند که زلزله‌های ناامیدی آن را خراب تر می‌کند، و در مواجهه با مشکلات هیچ راهی جز عبور از خط قرمزها نمی‌یابند. همین افراد هستند که مرتکب جرم می‌شوند و با اعدام آنها، آب در متن جامعه از آب تکان نمی‌خورد! این افراد اگر توسط سعید حنایی هم به قتل می‌رسیدند، باز هم آب از آب تکان نمی‌خورد. عاطفه رجبی، محروم از مادر و پدر، و محروم از امکانات مناسبی که لازمه تربیت یک دختر جوان است، رشد کرد و در 22 سالگی اعدام شد، پسرک بیسواد و کارگر افغانی به جرم فروش مواد مخدر در طمع پول، در 16 سالگی به اعدام محکوم شد، و از این قبیل بسیاری کسانی که در حاشیه جامعه به دنیا می‌آیند و به دست همدیگر و یا به دست دادگاه به قتل می‌رسند و چرخه خشونت ادامه می‌یابد و مجرمین باز هم اعدام می‌شوند بدون اینکه زمینه‌های جرم برچیده شود و یا جای خط قرمزها تغییر یابد.

جا دارد از خود پرسیم چند نفر از افراد به اصطلاح خانواده دار، بالا شهری، صاحب نفوذ و امکانات در جامعه مرتکب جرم شده و به اعدام محکوم می‌شوند؟ و چند در صد مجرمین محکوم به اعدام از خانواده‌های فقیر و محروم بوده و هستند؟

کاش کانون وکلا امر جمع آوری اطلاعات مربوط به محکومین به اعدام را در دستور کار خود قرار دهد و آمار همه محکومین به اعدام را در سراسر ایران از نظر سن، میزان سواد و تحصیلات، موقعیت شغلی و سطح درآمد خانوادگی، وضعیت خانوادگی، میزان تحصیلات والدین، سابقه ارتکاب جرم، نوع جرایم، سن ارتکاب جرم، سن اعدام، محل اعدام، نوع اعدام، و از این قبیل را جمع آوری نموده و همچنین آماری تهیه کند که نشان دهد چه رقمی از متهمان وکیل تسخیری داشته و یا در مجموع اینگونه متهمان چقدر بابت حق وکالت توانسته‌اند بپردازند. کاش پرونده اعدامی‌ها با مرگ آنها بسته نشود و چنین آماری تهیه شود و عوامل تعیین کننده وضعیت دادگاه را نیز در نظر بگیرد. در این صورت، کانون وکلا خواهد توانست آماری از میزان پراکندگی سنی، درآمد و وضعیت اجتماعی و سایر مشخصات آماری اعدام شدگان، و نیز پراکندگی میزان اعدام‌ها از نظر جغرافیایی در سطح کشور به مردم ارائه دهد. در نتیجه، نه تنها میزان قتل‌ها و اعدام‌ها - و در نتیجه میزان مجموع کشتار انسانی در جامعه - مشخص می‌شود، بلکه نسبت افزایش اعدام‌ها با رشد جمعیت روشن می‌گردد. نیز خواهیم دید که آیا نرخ ارتکاب جرم با افزایش نرخ اعدام کاهش می‌یابد یا افزایش می‌یابد! و مهمتر از همه اینکه خواهیم دید که «اعدام» به کدام قشر در حاشیه جامعه تعلق دارد و کدام قشر اجتماعی در میان ما بیشتر از همه در چارچوب مرگ زندگی می‌کند.

\*اصل ضرب المثل بدینگونه است: "جنایت پولدارها و مردن فقیرها را کسی نمی‌بیند."